

دو شعر از بولیوی^۱

(به مناسبت مبارزات کارگران و بومیان فرودست با کودتای ضدکارگری علیه اوو مورالس)

از ترانه‌های محلی معدن‌کاران ناروائز- بولیوی

من زنی معدن‌زادم

روی کُپه‌ای زغال

دنیا آمدم

بند نافم را

با تیشه بریدند.

توی خاکه‌ها و نخاله‌ها

لولیدم

با پتک و مته و دیلم

بازی کردم

و با انفجار و دینامیت

بزرگ شدم

مردی از تبار معدن‌کاران

^۱ - برگرفته از کتاب «شعرهای ممنوعه‌ی آمریکای لاتین»، گردآورنده و مترجم: حسین دُرفکی، نشر امروز، آذر ۶۳.

جفتم شد

کودکی از جنس معدن زاییدم

سی سال آزگار

زغال شویی کردم

و زخم معدن

تنها پس انداز هست که دارم.

من زنی معدن زادم

پدرم

زیرو آواری مدفون شد

مادرم

توی غربالش خون بالا آورد

برادرم

از روی تقاله پرت شد

و شوهرم را سم زغال

خانه نشین کرده

یک عمر

لقمه لقمه از دهنم زدم

و پیشیزیشز پس اندوختم

تا شاید

یکتا پسر م

وقتی بزرگ شد

کاره‌ای بشود.

اما، حالا

یک هفته‌ای ست که او

هر کله‌ی سحر

شن‌کش به دوش می‌گیرد

و پایه‌پای هم‌سالان

راه «دهانه‌ی شیطان» را

امیدوار می‌رود و غم‌گین می‌آید.

این کوله‌بار فقر

تنها میراثی ست که به او رسید.

من زنی معدن‌زادم

با باروت و دینامیت

^۲ - کنایه از تونل اصلی معدن است.

بزرگ شدم

لهجه‌های سکوت را

می فهمم

رگه‌های عصیان را

می شناسم

خوب می دانم انفجاری در پیش است

بگذار موسمش برسد

وقتی که زمزمه‌ها فریادی شد

خواهی دید

که چگونه از گیس‌هایم

صدها فتیله می‌سازم

و ز قلبم

چخماق

من زنی معدن‌زادم

گهواره‌ام، کوچه‌ام، وطنم معدن بود

و بی شک

گورم نیز

از ترانه‌های کارگران بومی معادن تی تی کاکا

- پسرم!

هیچ می دانی

که میان عرق‌های تن ما و

آب دریاها

چه شباهتی است؟

- نه پدر

فقط می دانم

که آب دریاها سرد است

و عرق تن‌ها داغ

- و؟

- می دانم که آب دریاها

رنگ آسمان دارد

و عرق تن‌ها

رنگ خاکه‌ی سرب

و

- تو تفاوت‌ها را می گویی، کوچولو!

من شباهت‌ها را پرسیدم.

- اما این قصه را، پدر

هنوز برایم نگفته‌ای.

- می‌گویم

اما این قصه نیست، یادت باشد!

این سرگذشت رنج است

این رنج‌نامه‌ی کار است،

می‌دانی؟

آب دریاها

در حرارت خورشید

تبخیر می‌شود،

زان پس

ابری در آسمان و

بارشی بر زمین

تا طبیعت بشکفتد: هم‌چون گل سرخی در کوهستان.

و عرق تن‌ها نیز

در کوره‌ی رنج

دود می‌شود،

و زان پس

رعدی در تاریخ و

توفانی در زمان

تا جامعه بشکوفد: هم‌چون پرچم خون‌رنگی در میدان.

هم از این جاست

که دریاها و تن‌ها

هر دو جزر و مد دارند

گاه آرام و گاه خشم‌آگین

- من گل‌های سرخ را، پدر

بسیار دوست می‌دارم.

- آفرین پسرم!

وقتی دریایی

که در کجای زمان ایستاده‌ای

آن‌گاه

با تمام وسعت قلبت

پرچم خون‌رنگ را نیز

دوست خواهی داشت.